



تمایز مبانی تمدن مهدوی با تمدن غرب و عوامل بستری آن

پدیدآورده (ها) : احمدی کچایی، مجید
فلسفه و کلام :: پژوهش های مهدوی :: بهار 1394 - شماره 12 (علمی-ترویجی)
از 107 تا 124

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1083015>

دانلود شده توسط : رسول جعفریان
تاریخ دانلود : 17/02/1397

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۲/۲۰

فصل نامه علمی - ترویجی پژوهش های مهدوی

سال سوم، شماره ۱۲، بهار ۱۳۹۴

تمایز مبانی تمدن مهدوی با تمدن غرب و عوامل بستری آن

مجید احمدی کجایی*

چکیده

این نوشتار می‌کوشد پس از شرح واژگان مورد نیاز، تمایزات تمدن پسین اسلامی و تمدن نوین آن در دوره مهدوی با تمدن غرب به عنوان تمدن رقیب اسلامی را واکاوی کند؛ آن‌گاه به عوامل بستری تمدن نوین اسلامی - که سرانجام به حکومت مهدی علیه السلام می‌انجامد - اشاره نماید. همچنین از آن‌جا که بنا بر اختصارگویی است، به عواملی توجه شده که به طور عمده وجه تمایز میان دو تمدن اسلام و غرب به شمار می‌رود و عوامل بستری متوجه انقلاب اسلامی در ایران است که بر اساس تمدن پیشین اسلامی شکل یافته و در عین حال، شالوده تمدن اسلامی در قرآن کریم نهفته است.

واژگان کلیدی

تمدن، تمدن پیشین اسلامی، تمدن غرب، تمدن پسین اسلامی.

* دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن اسلامی دانشگاه معارف اسلامی قم و عضو هیئت علمی مؤسسه آینده روشن (پژوهشکده مهدویت) (majid.ahmadi.313@gmail.com).

مقدمه

نخست لازم است به ترجمان لغت تمدن توجه شود و سپس به اصطلاح آن اشاره رود. تمدن در لغت به معنای گوناگونی وارد شده است که مهم‌ترین آن تمدن به معنای شهرنشین و اقامت در شهر است. بنابراین به شهرآیینی و حسن معاشرت تمدن گویند، فرهنگ‌های لغت زندگی متمدن در برابر زندگی بربرهای وحشی که فاقد زندگی شهرنشینی بوده‌اند را وجه تمایز دنیایی متمدن با غیر آن دانسته‌اند.

همچنین تمدن در عربی معادل الحضاره به معنای اقامت در شهر است. برخی دیگر از لغت‌شناسان آن را به معنای خو گرفتن با اخلاق و آداب شهریان دانسته‌اند (معین، ۱۳۶۵: ج ۱، ۱۳۷۶ و ۱۱۳۹). در نتیجه می‌توان تمدن را در لغت به معنای شهرنشینی زندگی کردن و از حالت بیابان‌نشینی و خشونت به حال شهرنشینی گراییدن است، در نظر گرفت (جبران، ۱۳۷۶: ج ۱، ۵۴۰).

تمدن در اصطلاح

معنای اصطلاحی آن نیز متعدد است. در هر صورت جامعه‌پذیری و نظم‌پذیری یا برقراری نظم اجتماعی برای همکاری و تعاون میان انسان‌ها و زمینه برای مقبولیت یک فرهنگ را می‌توان از جمله شرح صحیح این واژه دانست (معینی، ۱۳۸۰: ۶۲).

از این منظر تمدن یعنی زندگی با یکدیگر همراه با نظم معنا می‌شود که بر اثر خلاقیت فرهنگی امکان‌پذیر می‌گردد (بیگدلی، ۱۳۷۷: ۴۲۵).

هانتینگتون آن را گسترده‌ترین واحد مستقل فرهنگی دانسته که بالاترین سطح گروه‌بندی فرهنگی انسان‌ها و گسترده‌ترین سطح هویت افراد است (هانتینگتون، ۱۳۷۴: ۷۱).

برخی دیگر از اندیشمندان حوزه تمدن چنین آورده‌اند که تمدن واحد معتدل در بررسی‌های تاریخی انسانیت و نه گروه خاص است. پس می‌توان گفت که تمدن یک امر تک‌بعدی نیست، بلکه مجموعه‌ای است متأثر از داری‌ها و ذخایر مادی و معنوی یک ملت و از همین رو می‌توان به تعامل و ارتباط هر تمدن با مؤلفه‌های غیر مادی در کنار مؤلفه‌های مادی و تأثیرگذار این مؤلفه‌ها در شکل‌گیری یک تمدن پی برد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۶: ۳۰۷).

همچنین تمدن را می‌توان به مادی و معنوی تقسیم کرد در چنین گمانه‌ای تمدن فقط ناظر به میراث مادی نیست در واقع هیچ تمدنی بدون عناصر مادی و معنوی امکان ظهور و

ماندگاری پیدا نمی‌کند (عاملی، ۱۳۹۰: ۲۹). در میان این گمانه زنی‌ها باید توجه داشت که برخی از متفکران حوزه تمدن به طور عمدۀ نگاه مقایسه‌ای میان تمدن‌ها را طرح کرده‌اند که از جمله این افراد هانتینگتون، توین بی و ماکس وبر هستند. به نظر می‌رسد نزدیک‌ترین واژه‌شناسی اصطلاحی تمدن به مراد نگارنده در عبارت علامه جعفری است. وی در بیانی تمدن را چنین معنا کرده است:

تشکل هماهنگ انسان‌ها در حیات معقول با روابط عادلانه و اشتراک همه افراد و گروه‌های جامعه در پیشبرد اهداف مادی و معنوی انسان‌ها در همه ابعاد مثبت. (جعفری، ۱۳۵۹: ۱۶۲)

این نظریه از آن جایی با تحقیق کنونی هماهنگ است که فرهنگ بخشی از تمدن معنا شده است، امری که نوشتار کنونی نیز چنین نگاهی به مقوله تمدن داشته است. همچنین تمدن اسلامی محصول فرهنگ اسلامی است که بن مایه‌های آن ریشه در داده‌های وحیانی بوده و تغییرناپذیر و دارای اصولی ثابت است.^۱

پس از فهم واژگان تمدن اسلامی لازم است در ادامه به تبیین مؤلفه‌های شکل دهنده آن تمدن پرداخته و این معنا بیان شود که مراد از از تمدن مهدوی همان تمدن اسلام است که مبنای هر دوی ایشان در داده‌های وحیانی نهفته است.

همچنین در این زمینه بازخوانی مؤلفه‌های شکل‌یابی دو تمدن غرب و اسلام البته با محور آخرالزمانی و مقایسه فرجام احتمالی این دو تمدن سبب خواهد شد شناخت مسیر برای طالبان این حوزه از مباحث علوم انسانی بیش از پیش هویدا شود. همچنین نقش بسترسازی تمدنی ایران نوین برای تمدن مهدوی نقشی بی‌بدیل و انکارناپذیر خواهد بود.

همان‌طور که گفته شد، مؤلفه‌های شکل دهنده میان دو تمدن اسلام و مهدوی هر دو به مثابه تمدنی واحد در دو زمان مختلف است و تنها عنصر متفاوت زمان وجه تمایز آن دو تمدن به شمار می‌رود. بنابراین باید دانسته شود که تمدن پیشین اسلامی در چه محدوده جغرافیایی به وجود آمد، گرچه برابر باورداشت شیعیان و بسیاری دیگر این محدوده پس از بازسازی در دوره ظهور به سراسر عالم تسری پیدا خواهد کرد، این در حالی است که تمدن پیشین اسلامی به هر دلیلی نتوانست یک نظام فراگیر ایجاد کند و محدود به برخی از نقاط آن روز جهان شد. خاستگاه تمدن اسلامی را باید در جزیره العرب دنبال کرد به عبارت دیگر ظهور اسلام سبب

۱. تعریف کنونی از تمدن اسلامی، برگرفته از سلسله دروس استاد دکتر علی بیات در دانشگاه معارف است.

آغاز تمدن نوین و جهان شمول تنها در پیدایش جغرافیای دین اسلام بوده است.

پس از آن فتوحات سبب گسترانیده شدن این تمدن بوده است (کوفی، ۱۳۷۲: ۴۶) و با گذشت دو سده سرزمین‌های اسلامی از ناحیه شمال تمامی شامات و تا مرزهای روم را در نوردید و از جنوب به یمن و خلیج عدن و تا اقیانوس هند رسید. و از شرق تمامی ایران و ماوراءالنهر و ترکستان را دربر گرفت و از ناحیه غربی شامل آفریقا، مصر، مغرب و تا اندلس و سیسیل و جزایر کرت ادامه یافت (مقدسی، ۱۹۸۷: ۷۱).

ارکان و مبانی تمدن اسلامی

نخست باید توجه داشت که شاخصه‌های اصلی تمدن اسلامی را باید در نظرگاه‌های آن دین جست‌وجو کرد و به عبارت دیگر، نمی‌توان تمدن اسلامی را بدون باورهای دورنی آن در نظر گرفت. به طوری که هر تمدنی دارای خاستگاه عقلانی است و آن به معنای مجموعه‌ای از گرایش‌ها و بینش‌ها و باورهای جمعی و فعالیت و رفتار جمعی که موثر واقع می‌شود (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۶: ۴۰) و این مبانی عقلانی در تمدن اسلامی در داده‌های وحیانی آن نهفته شده است. عمده این باورها در کتاب مقدس آن قرآن است. به نظر می‌رسد این کتاب بسیاری از آموزه‌های دورنی تمدن اسلامی را به صورت تئوریک بیان کرد که مجموعه‌ای از باید و نبایدهای اخلاقی و پارادایم‌های اجتماعی - سیاسی بوده است.

بر این اساس شکل‌گیری و استمرار تمدن اسلامی آن مقدار که به کارکردهای الهی‌گرمه می‌خورد، استمرار بیش از ۱۴ سده‌ای داشته و از این جهت در میان تمدن‌ها بی‌نظیر است. به نظر می‌رسد اساسی‌ترین مشترکات دو تمدن اسلام در دوره‌های پیشین و پسین یکسان بوده و آن را می‌توان در چند دسته جای داد:

۱. **نگرش توحیدی:** شاید نگرش توحیدی ارائه شده توسط قرآن در زمانه‌ای که بیشترین نگرش‌ها تصویر خداانگاران از پدیده‌های عالم بوده، نقشی چشم‌گیر و در عین حال متمایزی از دیگر تمدن‌های رقیب داشته است.^۱ این امر حتی توانست باورداشت‌های عقلانی بشر را توسعه دهد؛ چه بسا همین عنصر جذاب‌ترین علت بود تا فرهیختگان سرزمین‌های فتح شده خود از باورمندان به آن و حتی خود در زمره چانه‌زنان ماهر و توسعه‌دهندگان آن باشند (نک:

۱. بهترین وجه مقایسه‌ای این پدیده جذاب - که امروز نیز وجه تمایز میان دو تفکر غرب و اسلام و البته باگفتمان شیعی به شمار می‌رود - در قرآن و نهج البلاغه عیان است (نک: شریف رضی، ۱۴۱۴: ۱۸).

مطهری، ۱۳۷۹). به نظر می‌رسد این عامل امروزه نیز گفتمانی کم‌نظیری در میان نگرش عقلانی در محیط پیرامونی بشر را ارائه کرده است. از جمله باورهای توحیدی که قرآن بدان توجه داده است تمامی سوره توحید است و البته این بیان تنها بخش ناچیزی از آن کتاب مقدس به شمار می‌رود.

۲. از دیگر مؤلفه‌های شکل دهنده تمدن اسلام می‌توان توجه قابل ملاحظه آن به اندیشه و خرد دانست، به طوری که گفتمان قرآنی تمدن اسلامی در آیات متعدد آن نموداری از اندیشه ورزی است، برای نمونه آیه شریفه «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ»؛ «آیا نمی‌اندیشند که چگونه شتر را خلق کردیم» (غاشیه: ۱۷) و آیاتی که دلالت می‌کند بر «أَفَلَا تَبْصُرُونَ» (ذاریات: ۲۱)، و «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (بقره: ۷۶ و ۲۴۲؛ آل عمران: ۶۵) و بسیاری از سوره‌ای دیگر از به آن اشاره داشته که این امر از اهتمام آن مکتب به خردباوری و دعوت دیگران در این زمینه بوده است.

چنین به نظر می‌رسد حجم دعوت به خرد و اندیشه‌ورزی در این دین بسیار بیش از ارائه به معجزه یا چیزی شبیه آن بوده است. این در صورتی است که برابر برخی از نقل‌ها پرورش علم در دوره شکوفایی تمدن مهدوی به اندازه‌ای گسترده است که به عنوان یکی از وجه‌های تمایز آن تمدن با تمدن‌های رقیب دیگر در درازای تاریخ بوده، به طوری که حجم افزایش علم در آن بیش از ده برابر دیگر تمدن‌ها می‌رسد و این می‌تواند ریشه در داده‌های قرآنی تمدن پسین اسلامی باشد که در دوره گذشته آن نیز تأثیری بسزا داشته است. همچنین بازخوانی روایات ما را به این نتیجه می‌رساند که عمده پیشرفت در سطوح مختلف بشری در آن دوره به ترجمان خردورزی اشاره دارد. در این میان توجه فراوان دین اسلام به علم‌آموزی به عنوان امری پیش‌رو در زمینه تمدن‌سازی گویای این امر است، آن دین با پتانسیل موجود خویش می‌تواند بستری مناسب برای پیدایی یک تمدن قرار گیرد، به طوری که با فراخوان جوامع بشری و توسعه نظام معرفتی از همگان می‌خواهد تا با کسب علم و دانش بر جهل فایق آیند. آیات و روایات دین شریف بر این امر اصرار داشته به طوری که توسعه به دانش آموزی حتی در دیار دور دست و از غیر مسلمانان در دستور کار قرار گرفته است، فراوانی آیات در این زمینه به اندازه‌ای است که بیان همگی آن در این مقال نمی‌گنجد. در عین حال به برخی از این آیات اشاره می‌شود:

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»؛ (زمر: ۹)

آیا کسانی که می‌دانند همانند جاهلان اند؟

به‌رغم تأکید فراوان دین اسلام به دانش آموزی در عین حال بی‌هیچ تردیدی آن علم‌اندوزی مطلوب آن است که برای نوع بشر و برای تعالی روح انسان‌هاست. به عبارت دیگر دسترسی به علم هدف آن مکتب نیست، بلکه علمی که در خدمت نوع موجودات قراگیرد، مورد تمجید قرار گرفته است. بنابراین از هرگونه هواپرستی و شهوات‌رانی در زمینه علم‌اندوزی نهی شده به طوری که عالمان بی‌عمل از جمله بدترین جنبدگان دانسته شده‌اند.^۱

۳. همچنین از دیگر ویژگی‌های این‌گونه از تمدن برابری نژادی میان همه اقوام بوده است، به طوری که قرآن با برابر دانستن همه ابنای بشر تنها وجه تمایز ایشان را در تقوا و تقرب به خدا دانسته است (حجرات: ۱۳). این مهم علاوه بر آن که شرایط هم‌زیستی مناسبی را برای انسان‌ها با هرگونه فرهنگی ایجاد می‌کند می‌تواند به بارور شدن استعدادهای دورنی ایشان کمکی شایان داشته باشد، همچنین اسلام این امر را به اندازه‌ای مهم می‌داند که دفاع از مظلومان و ستم‌دیدگان را فارغ از هر دین و مذهب مهم می‌داند، به طوری که مبانی تئوریک اسلام که برآمده از فهم آیات قرآن است همگی بر این امر تأکید دارند که باید از مظلومان دفاع نمود، دایره این امر به اندازه‌ای گسترده است که آن دین حتی با مترفین (نساء: ۱۷۲) و اشراف‌گرایی (اعراف: ۱۳۲) مخالفت جدی دارد.

از طرف دیگر امام مهدی علیه السلام را به عنوان دادگستر جهان دانسته‌اند و عدالت را یکی از اصلی‌ترین دلائل ظهور برشمرده‌اند و اصرار فراوانی صورت پذیرفته تا بدان‌جا که از جمله وعده‌های دوره ظهور استیلای مستضعفان جهان بر سراسرگیتی است (قصص: ۵).

۴. از جمله دیگر مؤلفه تمدن اسلامی ترویج روح مدارا میان مسلمانان و اقوام گوناگون است، به طوری که با چنین اندیشه‌ای مسلمانان نگاه‌های جزم‌گرایانه آن دوران را درنوردیدند، و اجازه دادند اندیشمندان شرق و غرب آن روز بتوانند در سایه رفتار مدارانه مسلمانان به تحقیق و ترجمه در علوم گوناگون بپردازند، تمدن اسلامی با پذیرش ادیان متنوع توحیدی و حتی غیرتوحیدی و با ایجاد فضای به عنوان اهل‌الذمه همه‌گونه آزادی و محترم شمردن جان و مال ایشان را خدشه‌ناپذیر دانست، حضور پرشمار اندیشمندان نصرانی و یهودی و ادیان دیگر از جمله مؤیدات ماست (زرین‌کوب، ۱۳۷۵: ۲۳).

پس از بیان شاخصه‌های اساسی تمدن اسلامی که توانست آن را به بالندگی در جهان آن روز

۱. از مجله وجه تمایز تمدن مهدوی و تمدن غرب.

برساند به طوری که بدون تردید برای مدت چند سده هم آوردی در جهان نداشته است و تنها زمانی این شتاب تمدنی به کندی روی آورد که مسلمانان خود از شاخصه‌های اساسی آن دین فاصله فراوان گرفتند، چنین ویژگی‌های ریشه در داده‌های وحیانی داشته است؛ بنابراین قابل تکرار در دوره امام عصر است. این مهم بارها توسط روایت تذکر داده شده است. به همین دلیل تناسب فراوانی میان تمدن پیشین اسلام و تمدن پسین اسلامی که با قرائت مهدوی قابل خواندن است را یکی می‌دانیم. این تمدن در چند وجه با تمدن غرب تمایز آشکاری دارد که به طور عمده به مبانی و ساختارهای اساسی شکل‌گیری آن باز می‌گردد. در ادامه لازم است به تمایزات میان دو تمدن مهدوی و غرب اشاره شود.

تمایز دو تمدن غرب و مهدوی

از اساسی‌ترین وجوه تمایز دو تمدن غرب و مهدوی در ساختارهای شکل دهنده آن است. در این میان تمدن مهدوی بر اساس مبانی تمدن اسلام شکل خواهد گرفت، گرچه تمدن شکل یافته دوره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و پس از آن حضرت بر اساس باورهای وحیانی و ارتباط ملک با ملکوت بوده، به رغم چنین ریشه‌های بعدها به تدریج مسلمانان با انگیزه‌های گوناگون از این هویت اصیل خویش فاصله گرفته و همین امر سبب به حاشیه رفتن تمدن اسلام شد.

با آغاز جنبش‌های معاصر در جهان اسلام در سده‌های اخیر و بیداری اجمالی مسلمانان توسط اندیشمندان نوگرایی همچون سید جمال الدین اسدآبادی و شاگردانش در مصر و جریان‌های تجدید طلب در میان مسلمانان و مشروطه‌خواهی و خیزش عالمان مسلمان به خصوص در میان شیعیان و سرانجام شکل‌گیری انقلاب اسلامی در ایران این فکر در میان اندیشمندان مسلمانان پدیدار گشت که می‌توان تمدنی بستر ساز برای تمدن مهدوی فراهم ساخت. از طرف دیگر، تأکید رهبران انقلاب ایران بر خوداتکایی و توجه به داشته‌های درون و نگاه کمتر برونی به تمدن غرب این فکر بیش و کم گسترانیده شد؛ اما آن چه مسلم است، تحقق تام چنین پدیده‌ای تنها در حکومت مهدوی رخ خواهد داد.

بنابراین وجود مؤلفه‌های شکل دهنده مبانی تمدن مهدوی که در تمدن پیشین اسلامی بوده است و تحقق آن در تمدن پسین رخ خواهد داد با تمدن رقیب و قدرتمند غرب در چند امر تفاوت آشکار خواهند داشت.

به نظر می‌رسد با گذشت زمان تمدن غرب در مقابل تمدن نوپا و جدید مهدوی به تدریج از

میان خواهد رفت، امری که بی‌گمان امروزه بیش و کم در عیان است،^۱ در بیان سیر تمدن غرب باید گفت که در اواخر سده هجدهم و اوایل سده نوزدهم تمدن غرب پا به مرحله‌ای جدید گذاشت، این مرحله جدید که از حیث تاریخ آن را دوره مدرن می‌نامند در واقع همراه با گسست از بنیادهای فکری و عمل دوره کلاسیک صورت گرفت. در واقع غرب به منزله کلّیتی یکپارچه و در قالب یک فرآیند تمدنی نمودار گشت، چنان‌که ژان بودریار بر این باور است که مدرنیته مشخصه تمدن است مشخصه‌ای که به مقابله با سنت، یعنی مقابله با همه فرهنگ‌های سنتی یا پیشین خود برمی‌خیزد. (بودریار، ۱۳۷۸: ۲۰).

طلوع مدرنیته یا به عبارتی تمدن مدرن غرب، مصادف با غروب سنت و به تعبیری نفی انگاره‌های سنت بود. اگر در دوره کلاسیک ما با انگاره کلان «متافیزیک محوری» روبه‌رو هستیم، در دوره مدرن با انگاره کلان «انسان‌باوری» مواجه‌ایم. در انسان‌باوری، انسان به عنوان موجودی خود مختار، واضح قوانین و مناسبات بشری و فاعل خود بنیاد خوانده می‌شود. در واقع، تفسیر مدرنیته از انسان‌باوری مبتنی بر نفی قدسیت انسان و اثبات عقلانیت بشری به منزله کلید همه مشکلات و مسائل بشری بود، همان‌گونه که انسان مدرن، به گمان خود، از باورها و آیین‌های سنتی اسطوره‌زدایی کرد و آن‌ها را به کناری نهاد، اسطوره‌ای نو بر جای آن گذارد که آن عقلانیت بود. عقلانیتی که ریشه‌های قدسی و الهی خود را نفی کرده بود و خود را جای خدا معرفی می‌کرد. در واقع، ما در دوره مدرن نه با انسان خلیفه مورد نظر ادیان توحیدی، بلکه با انسان به مشابه خدا روبه‌رویم. این انسان - خدایی، طلوع غمناک جنگ‌های ویران‌گر و کشتارهای قومی و نژادی و تبعیدهای مکرر را در پی داشت. با روند رو به رشد صنعتی شدن در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم مؤسسات تمدنی جدید مناسبات پیچیده و بغرنج بشری و در عین حال، خشونت‌های فزاینده و بدبینی دامن‌غریبان را گرفت این بدبینی با وقوع جنگ‌های جهانی اول و دوم عمیق‌تر و وخیم‌تر شد و متفکران غربی را در برابر تکتازی تمدن مدرن غرب حساس کرد و آنان هراس خود را از فرآیند در نظریه‌ها و دیدگاه‌هایشان بسط دادند.

به هر تقدیر تمدن غرب با تمام فراز و فرودهایش امروزه به عنوان داعیه دار تمدن عالم است،

۱. اگر تنها از تمدن مهدوی و بدون توجه به بنیان‌های آن صحبت به میان آید، ممکن است این سؤال طرح شود که آنچه نگارنده و هم‌کیشان وی باور دارند، تنها چانه‌زی بیش نیست و تنها به عنوان خیال‌پردازی طرح می‌شود. بنابراین باید تمدن مهدوی را در تمدن پیشین آن در نظر گرفت.

این امر با پیدایش تمدن نوپایی اسلامی با چالشی جدید مواجه شده است، چه بسا منشأ اسلام‌هراسی و امثال این موارد را باید در این دسته از باورها در غرب جدید جست‌وجو کرد. به نظر با قدرتمند شدن تمدن جدید دوران افول ایشان نیز شتاب خواهد گرفت؛ به خصوص این امر با انگاره‌های مسلمانان که سرانجام جهان را گره خورده با مردی از تبار پیامبرشان می‌دانند و بر این باورند که انتهای جهان از آن تمدن مهدوی علیه السلام خواهد بود. تمدن حاصله در دوره ظهور تمایزاتی با تمدن غرب دارد که همین امر سرانجام از جذابیت‌های تمدن غرب کاسته و بشر را متوجه تمدن مهدوی می‌کند.

از جمله اولین وجه تمایز آن دو تمدن در تعریف ایشان، از عقل است؛ باور به عقل به فراوانی در آیات و روایات مورد توجه قرار گرفته است، به طوری که اندیشیدن را بیش از عبادت قدر دانسته‌اند، اما آن چه مهم است عقل باوری در آن مکتب به عقل زدگی تبدیل نگشته است، و عقل یکی از ابزار شناخت پیرامونی است و در ادبیات روایی آن را به عنوان رسول باطنی به شمار آورده‌اند و آن را نامحدود ندانسته‌اند.

در تمدن غرب پذیرش هرگونه محدودیتی برای عقل پذیرفته نیست، و همه پدیده‌ای عالم را تجربه پذیر دانسته‌اند. شاید نماد این تفکر مکتب پوزیتیویسم^۱ در ابتدای سده ۲۰ میلادی

۱. پوزیتیویسم منطقی (یا اثبات‌گرایی منطقی) نوعی از پوزیتیویسم جدید است که اثبات‌گر را می‌پذیرد. پوزیتیویسم منطقی نظریه‌ای معرفت‌شناسانه است که تجربه‌گرایی قوی - که عبارت است از این رأی که منشأ همه شناخت‌ها حواس تجربی است - را با منطق ریاضی ترکیب می‌کند و معتقد است درستی هر گزاره علمی صادق باید اثبات‌شدنی باشد. اثبات‌گرایی منطقی به طور جدایی‌ناپذیر با مدل قانونی عام برای تبیین علمی گره خورده است. پوزیتیویسم منطقی - که دیدگاه حلقه وین به شمار می‌رفت - گونه‌ای از فلسفه تحلیلی است که در فلسفه انگلیسی - امریکایی از ۱۹۳۰ تا دهه ۱۹۶۰ حکم‌فرما بود. از چهره‌های مشهور این نگرش می‌توان از رودلف کارناپ نام برد. اثبات‌گرایی یا پوزیتیویسم یا تحصیل‌گرایی، هرگونه فلسفه علم بر اساس این دیدگاه است که در علوم طبیعی و اجتماعی، داده‌های برگرفته شده از «تجربه حسی» [و تلقی منطقی و ریاضی از این داده‌ها] تنها منبع همه معرفت‌های معتبر است؛ داده‌هایی که می‌توان از راه حس‌ها به دست آورد را «شواهد تجربی» گویند.

اثبات‌گرایی اصطلاحی فلسفی است که دست‌کم به دو معنای متفاوت به کار رفته است. این اصطلاح در قرن هجدهم توسط آگوست کنت - فیلسوف و جامعه‌شناس فرانسوی - ساخته شد و به کار رفت. کنت بر این باور بود که جبری تاریخی بشر را به سمتی خواهد برد که نگرش دینی و فلسفی از بین رفته و تنها شکل از اندیشه که باقی می‌ماند متعلق به اندیشه قطعی (positive) و تجربی علم است. در این عصر جدید تاریخ، نهادهای اجتماعی مربوط به دین و فلسفه از بین خواهد رفت.

اثبات‌گرایی منطقی

در قرن بیستم در آلمان و انگلستان، فلاسفه‌ای که درباره روش علم در شناخت جهان، تحقیقاتی عمیق و وسیع انجام می‌دادند برای آن‌که خود را از پوزیتیویست‌های فرانسوی جدا کنند نام «پوزیتیویسم منطقی» را بر نگرش خود

بیش از دیگر مکاتب غربی مطرح بوده است.

تمدن غرب با پذیرش این گمانه که میان ملک و ملکوت پیوندی نااستوار برقرار است، هرگونه پذیرش به باورهای وحیانی را تجربه‌ناپذیر و غیرعقلانی و از اساس از توهّمات دانست و اندیشیدن در چنین موضوعی را محدود به کلیسا نمود.

این در حالی است که نپذیرفتن باورهای وحیانی بسیاری از سؤالات را برای انسان‌ها بی‌جواب خواهد گذاشت، سؤالاتی همچون فرجام بشر به کجا منتهی خواند شد؟ و به کجا باید رفت؟ و در صورت وجود عالم دیگر چه سیری در آن‌جا خواهد بود؟

بی‌پاسخی و یا حتی بدجوابی به این دسته از سؤالات سبب ناهنجارهای گوناگونی در میان بشر خواهد شد، به طوری که بشر باورمند به عالم دیگر بر همان اساس مکانیزیم زندگی خویش را استوار می‌سازد و بشر در تردید در این باره به دنبال احیایی این دنیایی خویش ممکن است دست به هر جنایتی بزند و باز دارندگی آن محدود به قوانین نظارتی خواهد بود.

نهادند. این فلاسفه معتقد بودند تنها بخش غیرتجربی (پیشینی) دانش بشر، اصول منطق است که از تجربه حاصل نمی‌شوند و اندیشیدن را پیشاپیش محدود می‌کنند. هر معرفت دیگری که انسان می‌تواند کسب کند باید از راه تجربه به دست آید. اما اگر بسیاری از گزاره‌هایی که همواره در زندگی یا در فلسفه به کار می‌بریم، به درستی تحلیل شوند، هیچ‌جا به تجربه متصل نمی‌گردند.

اثبات‌گرایی منطقی، گذشته از اعتقاد به اعتبار علم، تعریفی دقیق دارد؛ به هر گزاره‌ای که از جنس گزاره‌های خبری باشد، شرایط صدق تعلق می‌گیرد. شرایط صدق بیان می‌کنند که گزاره در چه شرایطی صادق و در چه شرایطی کاذب است. توجه کنید که «صدق» یا «اثبات» خلط نشود. مثلاً گزاره «باران می‌بارد» در برخی شرایط صادق است و در برخی شرایط کاذب. به عبارت دیگر، شرایط صدق بیان می‌کنند که گزاره چه «وضع‌ای از امور» (state of affairs) را توصیف می‌کند. پوزیتیویسم منطقی یعنی این اعتقاد که «معنای هر گزاره همان شرایط صدق آن است». به این ترتیب هر گزاره‌ای که همیشه صادق یا همیشه کاذب یا همیشه نامعلوم باشد، کاملاً بی‌معناست. مثلاً این گزاره که «این اتفاق که افتاد، قسمت بود» از نظر پوزیتیویست بی‌معناست؛ زیرا هر وضعی از امور پیش آید باز هم می‌توان این حرف را زد. پس این گزاره در واقع هیچ وضعی از امور را توصیف نمی‌کند.

هسته اصلی پوزیتیویسم منطقی را متفکران حلقه وین تشکیل می‌دادند که شامل رودلف کارنپ، موریتس شلیک، هانس رایشنباخ، هربرت فایگل، کورت گودل هانس هان، فیلیپ فرنک، و اتو نورث می‌شد. این افراد در سال‌های ۱۹۲۲ تا اوایل دهه ۱۹۳۰ در وین دور هم جمع می‌شدند و به تبادل نظر درباره فلسفه و مبانی علوم جدید می‌پرداختند. آنها در دوره متأثر از رساله منطقی - فلسفی ویتگنشتاین بودند. از افرادی که ارتباط نزدیکی با این حلقه داشتند، آلبرت اینشتین و لودویک ویتگنشتاین بودند. هنگامی که ویتگنشتاین در وین اقامت داشت به درخواست شلیک در برخی جلسات گروه شرکت می‌کرد. پوزیتیویسم برای مدتی قابل ملاحظه، سنت رایج در فلسفه علم بود؛ اما با ظهور نگرش‌های جدید و کارهای متفکرانی مانند کوهن و کواهن، کم‌کم به حاشیه رانده شدند. برخی تحقیقات جدید نشان می‌دهد تصور شایع درباره پوزیتیویسم منطقی، ساده‌نگرانه و نادرست است (نک: توسلی، ۱۳۹۱).

در تمدن مهدوی که با ریشه وحیانی توأمان است، بشر باور به نظارت خداوند متعال دارد (أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى) در چنین نظام و تمدنی خود کنترلی سبب چنین امری شده است. در صورتی که در تمدن غرب نادیده انگاشتن خداوند سبحان به دو صورت انجام گرفت، یا از اساس منکر خداوند متعال شدند، که منشأ کمونیسم شد و یا نگاه حداقلی به خداوند که به سکولاریسم و کلیسایی کم اثر پروتستان منتهی گردید، بنابراین تعریف و حدود متفاوت عقلانیت در دو تمدن مهدوی و رقیب آن به چنین برداشتی در دو زمینه جدا منتهی خواهد شد، باور به وحی یعنی رسول ظاهری و همراهی آن با رسول باطنی تمایز آشکار عقلانیت این نگاه تمدنی به عقل و باورمندان آن است. چنین تمایزی در مبانی عقلگرایی تفاوت آشکاری در عبودیت به خداوند سبحان خواهد داشت، به طوری که در تمدن مهدوی عقلانیت توأمان با وحی سبب خواهد شد خداوند بهتر شناخته شود و مورد عبادت قرار گیرد؛ چراکه پس از معرفت شناسی وحی گونه پیرامون عالم ارتباط برابر خداوند میان آن خداوند و عالم خاکی برقرار خواهد شد و انسان همیشه خویش را در عالم و در محضر خداوند سبحان می داند، اما در تمدن غرب، خداوند تنها یکی از گزینه های است که می توان به آن فکر کرد.

به باور برخی از اندیشمندان مسلمان اساس رابطه در دو تمدن اسلام و غرب را می توان بر اساس روابط موجود در پندارهای ایشان ترسیم کرد، بر اساس باورهای اسلامی عالم در یک مربع ارتباطی میان خدا، انسان، طبیعت و مجدداً انسان قابل ترسیم است. در این نگاه خداوند سبحان به عنوان خالق هستی است که انسان را به عنوان خلیفه خویش انتخاب کرده است و انسان حاکم بر طبیعت و انسان های هم نوع خویش است. بارزترین ویژگی این ارتباط حضور دائم و بدون شرط خداوند متعال بر عالم هستی و نظارت وی بر انسان است (لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ) همین امر سبب ایجاد تکلیف و تعهد بر انسان خواهد بود.

اما تمدن رقیب ارتباط عالم را مربعی تصویر نمی کند، بلکه رابطه مثلثی انسان، طبیعت و انسان های هم نوع است. به همین جهت خداوند از قاموس این پندار حذف شده است. بنابراین همین منشأ بروز استکبار و استعمار به موجودات دیگر شده، به طوری که خداوند سبحان در بیان سرکشی این افراد استغنائی ایشان از خداوند را سبب چنین منشأی دانسته است (علق: ۶-۷). برآمد چنین پنداری سبب به وجود آمدن جنگ های ممتد در سده ۲۰ میلادی شده است (صدر، ۱۳۹۳: ۴۸ - ۴۹).

از دیگر وجوه تمایز میان دو تمدن غرب در تساهل و تسامح آن دو است، تمدن مهدوی با

ریشه‌های وحیانی در ریشه در تمدن پیشین اسلامی داشته است که توانست با ادیان و اقوام گوناگون هم‌خوانی داشته باشد، از طرف دیگر تمدن غرب نیز توانست با وجود چنین شعاری آزادی‌های گوناگونی اجتماعی تا حد قابل توجهی بسط دهد و حتی در جذب نخبگان دیگر تمدن‌ها موفقیت چشم‌گیری داشته باشد؛ اما آن‌چه وجه تمایز آن دو تمدن بوده که تمدن غرب به هر اندازه که توانست آزادی‌های اجتماعی را بسط دهد در پذیرش گمانه‌های رقیب، کم‌حوصله و تا حدی ناکارآمد بود. برای نمونه آن‌چه امروز به عنوان برخورد تمدن‌ها یا تمدن غرب به عنوان آخرین گفتمان بشر طرح شده است و این‌که نسخه غرب در باور به حقوق بشر را بهترین نسخه در این زمینه دانسته‌اند و تنها روشهای خود را کارآمدتر از دیگران دانستند از این دسته نگاه متأثر است.

به نظر می‌رسد تمدن غرب در سیر نزولی خود انسان‌ها را به دست اول و دست دوم تقسیم کرده‌اند بر این اساس چنین می‌اندیشند که بشر دست دوم باید به آن‌چه بیندیشد که تمدن غرب آن را مجاز تشخیص داده است. برای نمونه رفتار پیش‌گامان تمدن غرب در مسئله هسته‌ای ایران از همین نگاه قابل تأمل است. این اندیشه از آن جایی مهم است که در قرون وسطا ارباب کلیسا رفتارهای مشابهی با متفکران خویش داشته‌اند و البته در این تقابل پس از مدتی خود منزوی شدند؛ در صورتی که در تمدن مهدوی «واسألوا ما شئتم» طرح شده است و همه را به اندیشیدن در همه موضوعات دعوت کرده‌اند.

از دیگر وجوه تمایز این دو تمدن در شیوه رفتار ایشان با مستضعفان است (طبقه فرودست) تمدن اسلامی عدم اهتمام به انسان‌ها را به معنای ترک عملی انسان و راه و رسم انسانیت دانسته است و بر اساس باور ایشان یکی از اهداف مهدی علیه السلام ایجاد بستری مناسب و عدالت‌خیز در جهان است و کام بشر را از ظلم و عدالت‌گوارا می‌سازد. در مقابل تمدن غرب که از پایه‌های آن اومانیزم است، تنها باور به منافع خود و ملت خویش دارند به طوری که گفته شده در پی انتقال سیاهان قاره آفریقا که قریب به پانصد میلیون نفر بوده، تنها خمس این افراد به ینگه دنیا رسیدند و تازه آغاز زندگی ذلت‌پذیر ایشان بوده است. البته این تمدن غافلانه دارانواع تسلیحات پیشرفته برای نابودی نوع انسان است و در مقابل در دولت مهدی حتی به حیوان‌ها هم ارج نهاده می‌شود.

از دیگر وجه تمایز آن دو تمدن در هدف و فرجام احتمالی آن دو تمدن است، این سؤال که چگونه و چرا تمدن اسلامی به رغم بی‌مهری‌های فراوانی که از سوی قوم‌های غالبی همچون

مغولان و غریبان مواجه شد، چرا همانند تمدن‌های دیگر به طور کامل از میان نرفت و توانست حتی در انزوا به سیر خویش به صورت محدود ادامه دهد؟

از این رو برخی از اندیشمندان در نتیجه بلندای هدف و به تعبیر ایشان ایده‌آل برترین را سبب ماندگاری یک تمدن و باور در عالم دانسته‌اند. در بیان این وجه تمایز ایده‌آل اسلامی و غرب شهید صدر با توجه به آیات قرآن به تبیین سنت‌های طرح شده پیرامون ایده‌آل برتر توجه داشته است.

وی بر اساس آیات قرآن ایده‌آل یا همان هدف جوامع بشری را به سه قسم تقسیم کرده است؛ جوامعی که وضع موجود را بهترین می‌دانند و حاضر در تغییر در آن نیستند و وضعیت موجود را مطلوب می‌دانند. این‌گونه ایده‌آل‌ها همیشه تکراری و ملالت‌آور هستند. قرآن اساسی‌ترین پدیداری چنین هدفی را در دو امر می‌داند؛ علت اول عامل روانی است و آن انس عادت و بلهوسی است. وی برای تقویت نظریه خویش به این آیه اشاره دارد:

﴿أَرَأَيْتَ مَنِ اخْتَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾. (فرقان: ۴۳)

مردم این دسته از جوامع تنها اله‌شان در هواپرستی قرار داده‌اند.

علت دوم، عامل خارجی و آن تسلط فرعون‌ها و طاغوت‌ها در طول تاریخ بشریت بر جامعه است. وی در این بخش به این دسته‌ای از آیات که از زبان فراعنه نقل شده (قصص: ۳۸؛ غافر: ۲۹) استناد می‌کند (صدر ۱۳۹۳: ۲۲۸-۲۳۶).

شهید صدر سرانجام چنین جوامعی را در از دست رفتن همان ایده‌آل اندک این جوامع می‌داند و سه امر را برای ایشان پیش‌بینی می‌کند؛ این جوامع یا با حمله نظامی به سرانجام خویش می‌رسند، همانند تمدن اسلامی در برخورد با حمله مغولان که به کلی به حاشیه رفت؛ یا با هضم در تمدن‌های نوپا سعی در انتخاب ایده‌آل آن جوامع خواهند داشت، همانند ایران در دوره رضا پهلوی و ترکیه در دوره آتاتورک که با پذیرش گفتمان غربی سعی کردند مشکل پدید آمده را چنین درمان کنند؛ و یا آن‌که این جوامع به خود بیایند و به ساخت اهداف متقن بر اساس باورهای ملی و بومی خود توجه داشته باشند (همو: ۲۴۲).

وی در تبیین جوامعی با ایده‌آل دسته دوم به اروپای مدرن اشاره دارد که چگونه ارزشی همچون آزادی را به عنوان ایده‌آل برای خود انتخاب کردند تا از دست‌اندازی‌های کلیسا رهایی یابند و در این میان مفهوم آزادی را به عنوان بالاترین هدف برای خویش انتخاب کردند.

شهید صدر به رغم ارزشمند دانستن آزادی و قابل تقدیر بودن آن، مفهوم آزادی را به عنوان هدف بالادست بر دیگر اهداف ناکارآمد دانسته است و تنها آن را به عنوان هدفی میانه مفید می‌داند. وی این بندشکنی را ناکافی دانسته و با بیان آن که این هدف تنها در اعتلای پیشرفت جوامع مفید است، اما پس از آنی که جوامع به آن دست پیدا می‌کنند، با اشباع در آن سقوط ایشان نیز آغاز می‌شود؛ چراکه افق دید ایشان محدود بوده است. وی در بیانی با استفاده از آیات قرآن این دسته از اهداف را تنها سراب می‌داند (نور: ۳۹) و تشکیل چنین جوامعی را با چنین اهدافی را سست دانسته و به خانه عنکبوت تشبیه کرده است (عنکبوت: ۴۱) (همو: ۲۴۵).

به نظر می‌رسد از مشخصه‌های چنین تمدنی تنها ترقی است و تعالی اجتماعی کمتر مورد چانه‌زنی قرار گرفته است که پس از رسیدن به آن سقوط چنین تمدنی نیز شروع شده است. وی در شرحی دیگر بالاترین ایده‌آل تمدنی را تنها در الله - تبارک و تعالی - دانسته است و بر این باور است هر تمدنی در صدد تجدید بنای چنین ایده‌آلی باشد هیچ‌گاه ایستایی نخواهد داشت و همیشه رو به کمال خواهد بود چراکه افق دید این دسته از جوامع تنها به سمت خداوند یعنی کمالی بی‌انتهاست (انشقاق: ۶)، (همو: ۲۵۷). مشخصه اساسی چنین باورداشتی تنها ترقی یک جامعه نیست و تعالی اساسی‌ترین ویژگی آن است.

در نتیجه از جمله اساسی‌ترین وجه تمایز تمدن مهدوی که بر حسب روایات سبب مانای آن در انتهای تاریخ شده است، همان توجه به هدف بالادستی آن در مقابل تمدن غرب می‌شود، به طوری که غرب با هدف میانه آزادی پس از رسیدن به ترقی در امور مادی به سرانجام خویش خواهد رسید؛ پدیده‌ای که امروزه بارها توسط اندیشمندان آن حوزه بیان شده است و تمدن مهدوی که بر اساس باورهای وحیانی شکل یافته و ریشه فرجام خویش را در خداوند متعال می‌داند به راه خویش ادامه خواهد داد و دیگر سقوطی در آن نخواهد بود. حتی بنابر بسیاری از روایات پس از مهدی علیه السلام رجعت خوبان عالم آن سیر تمدنی را همچنان ادامه خواهد داد.

همان‌طور که بیان شد تمدن پیشین اسلامی پس از استقرار داده‌های وحیانی آن به تدریج سبب به وجود آمدن تمدن مسلمانان در گستره تاریخ به درازای چند قرن شد و تنها زمانی شکوفایی آن تمدن کم‌رنگ شد که با شاخصه‌های اصلی و مبانی تمدن اسلام فاصله گرفت، گرچه باید تأکید کرد که در تمام چند سده‌ای استیلای مسلمانان بر تمدن‌های رقیب زمان

خویش هیچ‌گاه مفاهیم اصلی اسلام به تمامه به منصفه ظهور نرسید و تنها توجه اندکی به این مبانی سبب شکوفایی تمدن مسلمانان شد. این امر تنها در حکومت امام عصر تجلی واقعی خویش را خواهد یافت. به هر تقدیر این فرآیند در مبانی تمدن نوپایی اسلام در دوره پیشین و پسین اسلامی تفاوت ماهوی نخواهد داشت. در این میان این سؤال قابل طرح است که آیا انتظار آن تمدن پرشکوه می‌تواند به عنوان عاملی بسترزا برای ایجاد تمدن نوینی از جنس تمدن مهدوی باشد؟

باید توجه داشت که عنصر انتظار به هر دلیلی در برخی از دوره‌های تاریخ شیعیان (پس از حضور امامان خویش) اثرگذار بوده است و بازتاب اجتماعی داشته است. عمده بازتاب این نگاه در بخش‌های مختلف تاریخ شیعه دیده می‌شود، به طوری که در نقل‌های مرتبط با برخی از سنت‌های محلی (ابن بطوطه، ۱۳۴۸: ج ۱، ۴۳۴) و برخی از دولت‌های شیعی نمود خارجی داشته است (حقیقت، ۱۳۵۶: ۲۲۸).

عناصر انتظار حتی بر آثار مکتوب علمی شیعه اثرگذار شد، به طوری که آثار زیادی در این باره و عنوان‌های مرتبط با مهدویت تدوین گشت و همین امر سبب شد که عالمان و اندیشمندان شیعی به طور عمده مرجع رسیدگی مشکلات علمی و عملی شیعه شوند و بر همین اساس مکتب اجتهاد در میان ایشان رونقی بسزا داشته است و این امر سرانجام به تشکیل حکومت اسلامی در ایران منجر شد. بنابراین از جمله عوامل بسترزا برای تمدن نهایی اسلامی می‌توان به شکل‌گیری جمهوری اسلامی در دوران معاصر اشاره داشت، همراه با شکل‌گیری نظامی نوپا که ریشه در داده‌های وحیانی داشته این زمزمه در بسیاری از صاحب‌نظران پدید آمد که آیا این امکان وجود دارد تمدنی با ساختارهای ایدئولوژیک باگفتمان اسلامی و شیعی پدید آید و تمدن غرب را به هم‌آوردی بطلبد؟ در هر صورت اصرار رهبران ایران بر پی‌گیری در ساختمان تمدنی نو باگفتمان اسلامی شیعی به خصوص در سال‌های اخیر چنین به نظر می‌رسد که دوراهی غربی شدن یا بسترسازی تمدنی برای آیندگان به خصوص در دوره حضور امام عصر علیه السلام با ریشه‌های اسلامی آن پیش روی نوآندشمنان ایرانی است.

به نظر می‌رسد طلوع انقلاب اسلامی در ایران و پیوند میان باورهای الهی این انقلاب با تمدن اصیل اسلامی استمرار قدرت این تمدن را افزایش داده است، بر این اساس انقلاب اسلامی به دنبال احیای تمدن پیشین اسلامی و بازخوانی آموزه‌های وحیانی است، بنابراین می‌توان آن را تمدنی نوپا و زمینه‌ساز و تمدنی بستر ساز برای تمدن مهدوی دانست که می‌تواند

تمدن میانی به وجود آورد.

باید دانست باورمندان به انقلاب اسلامی اگر بخواهند به عنوان تمدن زمینه ساز برای تمدن بزرگ پسینی اسلام در غالب حکومت مهدوی علیه السلام تلاش کنند باید متوجه ریشه و حیانی آن باشند. در غیر این صورت راه رفته غرب را در بهترین شرایط تکرار خواهند کرد و تفاوتی با دیگران نخواهند داشت.

نتیجه گیری

تمدن اسلام چه در دوره پیشین و چه در دوره پسین که از آن به تمدن مهدوی شده همگی ریشه در آوردگاه های قرآنی آن دین مبین دارد. در این میان تمایز آشکار میان مبانی تمدن غرب و تمدن مهدوی وجود دارد و تجلی انتظار حکومت امام عصر علیه السلام را می توان در گستره غیبت کبرا آن امام همام جست و جو کرد که در هر دوره ای به صورت تدریجی به مسیر خویش ادامه و فرجام آن تا به کنون به حکومت شیعی در ایران منجر شد آن حکومت ریشه های قانون اساسی آن همان مبانی و شاخصه های اصیل اسلامی است به عنوان عاملی قدرتمند و بسترزا شیعیان و حتی همه ابنای بشر را به فرجام حکومت مهدوی برساند.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

منابع

- ابن بطوطه، محمد بن عبدالله بن محمد (۱۳۴۸ش)، *سفرنامه ابن بطوطه*، ترجمه: محمدعلی موحد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، *لسان العرب*، بیروت، دارالکفر للطباعة و النشر التوزیع، دار صادر.
- بودریار، ژان و دیگران (۱۳۷۸ش)، *سرگشتگی نشانه‌ها*، تهران، نشر مرکز.
- بیگدلی، علی (۱۳۷۷ش)، *نظریه پردازی اندیشمندان غربی در حوزه تمدن، چستی گفت‌وگوی تمدن‌ها*، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
- توسلی، غلام عباس (۱۳۹۱ش)، *نظریه‌های جامعه‌شناسی*، تهران، انتشارات سمت.
- جبران، محمدمسعود (۱۳۷۶ش)، *الرائد*، ترجمه: رضا انزابی نژاد، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
- جعفری، محمدتقی (۱۳۵۹ش)، *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*، تهران، نشر فرهنگ اسلامی.
- جمعی از نویسندگان (۱۳۸۶ش)، *جستاری نظری در باب تمدن*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- حقیقت، عبدالرفیع (۱۳۵۶ش)، *تاریخ جنبش سریداران و دیگر جنبش‌های ایرانیان در قرن هشتم هجری*، تهران، کتاب‌فروشی اسلامیه.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۵ش)، *کارنامه اسلام*، تهران، امیرکبیر.
- شریف رضی، محمد بن حسین (۱۴۱۴ق)، *نهج البلاغه*، قم، انتشارات هجرت، چاپ اول.
- صدر، محمدباقر (۱۳۹۳ش)، *سنت‌های تاریخ در قرآن*، ترجمه: سید جمال موسوی اصفهانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین.
- عاملی، سعیدرضا (۱۳۹۰ش)، *میراث تمدنی ایران از ایران باستان تا ایران انقلاب اسلامی (با تأکید بر علوم انسانی)*، تهران، پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- عرفان، امیرحسین (۱۳۹۲ش)، *نقش باورداشت آموزه مهدویت در احیای فرهنگ و تمدن اسلامی*، قم، دفتر نشر معارف.
- کوفی، ابن اعثم (۱۳۷۲ش)، *الفتوح*، ترجمه: محمد بن احمد مستوفی، تصحیح: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات آموزش انقلاب.

- مطهری، مرتضی (۱۳۷۹ش)، *خدمات متقابل اسلام و ایران*، تهران، صدرا.
- معین، محمد (۱۳۶۵ش)، *فرهنگ معین*، تهران، امیرکبیر.
- معینی، جهانگیر (۱۳۸۰ش)، *موانع نشانه شناختی گفت وگویی تمدن‌ها*، تهران، انتشارات هرمس.
- مقدسی، محمد بن احمد (۱۹۸۷م)، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، مقدمته و هوامشه: محمد مخزوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- هانتیگتون، ساموئل (۱۳۷۴ش)، *نظریه برخورد تمدن‌ها هانتیگتون و منتقدانش*، ترجمه: مجتبی امیدی وحید، تهران، چاپ وزارت خانه.

